

تاویل از دیدگاه سهروردی

تاویل از دیدگاه سهروردی

تاویل از دیدگاه سهروردی

تاویل از دیدگاه سهروردی

تاویل از دیدگاه سهروردی

تاویل از دیدگاه سهروردی

تاویل از دیدگاه سهروردی

تاویل از دیدگاه سهروردی

تاویل از دیدگاه سهروردی

محمد علی محمدی

عضو هیأت علمی دانشگاه یاسوج

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تاویل مصدر باب تفعیل است از ریشه ثلاثی مجرد اول و آن به معنای بازگشت است. عرب گوید: آل، یؤول، اولاً و مألای رجع^۱. معنای لغوی آن بازگشت دادن می شود. این کلمه در تاریخ بیهقی و کلیله و دمنه، به معنای وجه و توجیه آمده است.^۲ در حدیقه سنایی به معنای مذموم تفسیر به رای بکار رفته است.^۳ در شعر خاقانی^۴ و نظامی^۵، به معنای حیل و بهانه ذکر شده و در گلستان سعدی معانی دلیل^۶ و تعبیر خواب^۷ یافته است. در تفاسیر اولیه قرآن مانند ترجمه تفسیر طبری و تفسیر نسفی این کلمه برگردان نشده و تنها در تفسیر شنقشی است که معادل فارسی آن را ذکر کرده و به واژه عاقبت وردار^۸ عبارت کرده است. حتی در تفاسیر قرن ششم مانند کشف الاسرار و ابوالفتوح معادل فارسی آن نیامده است.

میبدی معتقد است که تاویل در قرآن به پنج معنا بکار رفته است.^۹

۱. عاقبت،
 ۲. منتهی کمیت ملک امت محمد ﷺ،
 ۳. تحقیق،
 ۴. تعبیر رویا،
 ۵. الوان.

تعریف اصطلاحی تاویل

درباره معانی اصطلاحی تاویل، اقوال مختلفی نقل شده که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱. والمراد بالتأویل نقل ظاهر اللفظ عن وضعه الاصلی الی دلیل لولاه ما ترك ظاهر اللفظ.^{۱۱}

۲. تاویل، صرف آیه باشد با معنی که محتمل باشد آن را موافق ادله و قراین.^{۱۱}

۳. بیان معنی کلمه یا کلام به طوری که غیر از ظاهر آنها مراد باشد.^{۱۲}

تعریف اصطلاحی از تاویل که در اینجا مورد نظر است، بیان معنی کلمه یا کلام است که تفسیر باطنی آیه یا حدیث محسوب می‌شود و احیاناً با مدلول ظاهری آیه و حدیث مباین و مخالف است.

برای آنکه معنای مخالف و مباین آیه و تفسیر باطنی آن روشن شود، به آوردن مثالی اکتفا می‌شود:

وقتی موسی از خضر می‌خواهد که از او پیروی کند (کهف، ۱۸/۶۶)، خضر به موسی پاسخ می‌دهد «انک لن تستطیع معی صبراً» (کهف، ۱۸/۶۷): تو با من شکیبایی نتوانی. در ادامه ماجرا دوبار دیگر خضر به وی می‌گوید: نگفته بودم که تو با من شکیبایی نتوانی؟ و در پایان می‌گوید: اینست معنی آنکه تو برآن شکیبایی نتوانستی. به هر حال این مایه تکرار خضر و اعتراضات پی در پی موسی همگی دلالت برآن دارد که وی از دریافت کنه آنچه خضر می‌کند، ناتوان است، اما میددی در نوبت سوم «انک لن تستطیع معی صبراً» را به گونه‌ای تاویل می‌کند که متضمن ناتوانی خضر در مقابل موسی است و این مدلولی مخالف با ظاهر آیه دارد:

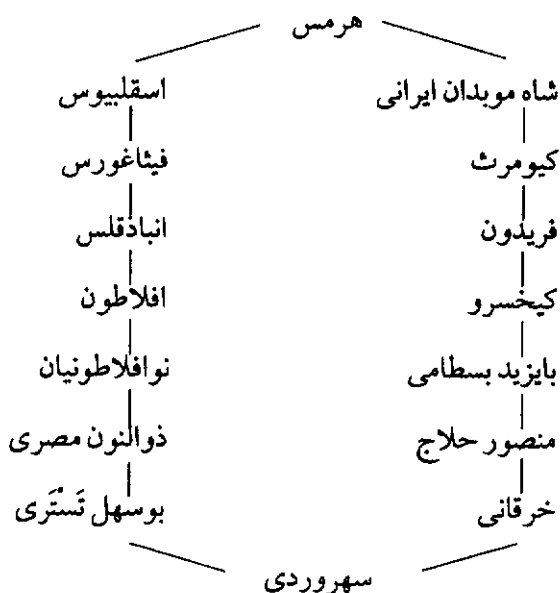
آنچه خضر گفت «انک لن تستطیع معی صبراً» بر معنی فهم اشارت می‌کند که: یا موسی سرفطرت تو با شواهد الهیت چندان انبساط دارد که گویی: «ارنی انظر الیک» (اعراف، ۷/۱۴۳) و من که خضرم، قدرت و قوت آن ندارم که این حدیث را بردل خود گذر دهم یا اندیشه خود با آن پردازم. سلطنت تو با غصه حرمان من در نسا زد «انک لن تستطیع معی صبراً».^{۱۳}

بحثی پیرامون حکمت اشراق

پیش از آنکه به بررسی تاویلات سهروردی پردازیم، لازم است درباره حکمت اشراق

بحث مختصری داشته باشیم. بررسی این موضوع از آن جهت ضروری به نظر می‌رسد که شیخ از آیات قرآن و بعضاً از احادیث در جهت تثبیت مواد حکمت اشراق در ذهن خواننده آثارش استفاده می‌کند. ضمناً در اینجا وقتی سخن از حکمت اشراق به میان می‌آید، منظور ما حکمت اشراق به معنای اعم آن نیست که منشأ آن فلسفه افلاطون است و پس از او به وسیله نوافلاطونیان اسکندریه صورت تازه‌ای به خود گرفته و از آمیزش با حکمت مشایی ارسطویی و مقالات فیلون یهودی و دیگران تکامل یافته؛ بلی هر نوع حکمتی که براساس اشراق دل و تنویر عقل باشد، اشراقی است. اما در اینجا منحصراً مکتب حکمی که شیخ شهاب الدین یحیی بن حبش بن امیرک سهروردی بنیان گذاشته، مورد نظر است. این حکمت از تلفیق فلسفه مشایی ابن سینا و تصوف اسلامی و اندیشه‌های حکمی زرتشتیان ایران باستان و مکتب افلاطون و هرمس بنا نهاده شده است. این نوع از حکمت با وجودی که لازمه آن فلسفه بحثی و استدلالی و علم اکتسابی است، پایه اصلی آن بردوق، یافت، کشف و شهود است. برای رسیدن به حقیقت مطلوب باید به تصفیه باطن و تزکیه نفس پرداخت. مقصود کردن همت بر بحث و استدلال همانا باز ماندن از حقیقت و قانع شدن به پوست از مغز و گاه از دانه است. در فلسفه بحثی، مبنای کار استدلال است بی‌آنکه لزوماً برای استدلال کننده آنچه در صدد اثبات آن است باور شده باشد و به همین جهت است که بحث و استدلال صرف، موجب سعادت آدمی نمی‌شود. اما در حکمت اشراقی، ابتدا حکیم شهود می‌کند و سپس برای اثبات آن به دیگران به بحث و استدلال می‌پردازد و گرنه موضوع برای خود او ثابت شده است. در واقع استفاده حکیم اشراقی از استدلال، آنست که ذهن مخاطب را آماده پذیرش عقاید خود کند.

موضوع دیگر اینکه سهروردی، عقاید حکمای قبل از خود را به طور دربست و کامل نپذیرفته بلکه هر جا آنها را با اصول عقاید اشراقی خود موافق نمی‌دیده، رد یا نقل کرده و به تعدیل یا اصلاح آنها پرداخته است. به عنوان مثال، وی از شیخ حکیمان بیشترین تأثیر را پذیرفته، چه در مباحث عقلی و منطقی مانند: مباحث کتاب شفا و امثال آن و چه در تعالیم باطنی و حکمت مشرقیه و داستان‌های رمزی نظیر: سلامان و ابدال و رساله الطیر وحی بن یقظان. با این وجود، موارد عدم پذیرش یا نقد و اصلاح نظریات ابن سینا در آثار او کم نیست. وی هم چنین از تعالیم زرتشت و حکمت ایران باستان استفاده شایانی کرده است. عمده استفاده او از حکمت مغان در باب نور و ظلمت و فرشته شناسی است. وی اعتقاد دارد سلسله انتقال آیین‌های اشراقی از هرمس که در نظر او همان شیث نبی است، به گونه زیر صورت گرفته و به او رسیده است:



بدین گونه سهروردی خود را وارث حکمتی می داند که پس از هرمس به دوشاخه تقسیم شده بود و دوباره در وجود او، آن دو به هم رسیده و یکی شده است.^{۱۴} به هر حال سهروردی از آثار حکمای ایران باستان تأثیر فراوان پذیرفته، چنانکه او را احیا کننده حکمت ایران باستان می دانند، هم چنانکه از آثار حکمای یونان نیز بهره فراوان برده است. اما نباید تصور کرد حکمت اشراقی که سهروردی بنا گذاشته چیزی از نوع التقاط این مکاتب با یکدیگر و جمع اصول فلسفی احیاناً متناقض یا متنافر است. سهروردی چنانکه گفته آمد خود را وارث دو حکمت ایران باستان و یونان قدیم می داند و به طور آگاهانه قصد احیاء آن دو مکتب فلسفی بزرگ را در دامن عرفان و حکمت اسلامی دارد. لذا از دیدگاه او پیام بزرگان این دو شاخه حکمی یکی است و فهم این پیام مشترک توسط نور وحی قرآنی است.

او از طریق تأویل موفق می شود، «حکمت خسروانی را در افق معنوی اسلام منزلگهی رفیع بخشد و در حیات عقلی و فکری ایرانیان، مقامی برای آنچه از میراث قبل از اسلامی ایشان از لحاظ فکری جنبه مثبت داشت به دست آورد.»^{۱۵} بحث درباره حکمت اشراق را با بیان سهروردی درباره ماهیت حکمت اشراقی به پایان می بریم:

«اگر چه قبل از تألیف این کتاب رساله های کوتاهی درباره فلسفه ارسطو تألیف کرده ام، اما این کتاب دارای روش خاصی است و با آنها تفاوت دارد. تمام مطالب آن از راه تفکر و استدلال و احتجاج فراهم نیامده؛ بلکه کشف و شهود و

تأمل ذهنی و اعمال زاهدانه نقش مهمی در تألیف آن داشته اند. از آنجا که گفتار ما از طریق مباحث عقلی به دست نیامده، بلکه به وسیله بینش درونی و تأمل حاصل شده، با شک و وسوسه شکاکان از بین نخواهد رفت. هر که سالک این راه حق است همراه و مددکار من است، طریق استاد فلسفه من یعنی افلاطون نیز چنین بود و حکیمانی که از لحاظ زمانی بر افلاطون پیشی داشتند مانند هرمس - پدر فلسفه - هم بر این راه رفته اند. از آنجا که حکیمان گذشته به علت نادانی توده مردم گفته های خود را به صورت رمزی بیان می کردند، ردهایی که برایشان نوشته شده همه به صورت ظاهر گفته های ایشان مربوط می شود نه به غرض واقعی ایشان؛ و حکمت اشراقی که پایه و بنیان آن دو اصل نور و ظلمت است، به آن صورت که توسط حکمای ایران همچون جاماسب و فرشادشور و بزرگمهر بیان شده، در میان همین رموز سری و نهانی قرار گرفته است.^{۱۶}

تاویل از دیدگاه سهروردی

هر چند سهروردی در آثارش به صراحت از تاویل سخنی به میان نیاورده، اما از سخنانی که راجع به تاویل گفته است و به خصوص از شیوه استفاده ای که از قرآن و حدیث در آثارش دارد، می توان به دیدگاه او پیرامون تاویل پی برد. وی گفته است:

پیشانی

اقرأ القرآن كأنه نزل فی شأنک .

قرآن را آن گونه بخوان که گویی درباره تو نازل شده است.^{۱۷}

این سخن را به گونه دیگری که متضمن تأکید بیشتر است، از سهروردی نقل کرده اند:

اقرأ القرآن كأنه ما انزل الا فی شأنک فقط.^{۱۸}

قرآن را بخوان آن طور که گویی نازل نشده مگر در شأن تو.

از این سخن سهروردی می توان دریافت که گوینده، قرآن را به چشم یک اثر رمزی می بیند و معانی باطنی قرآن را به عدد انفس خلاق می داند. معانی که هر کس به تناسب فهم و ادراک باطنی خویش از آن برخوردار می شود. این سخن علاوه بر آنکه به نظر بعضی محققان، مشعر بر این معناست که هر کس به اقتضای حال و شأن خویش معنی خاصی از قرآن در می یابد و تصویر خود یا من خویش را در آن می بیند^{۱۹}، و البته بعضی اشارات قرآن (اسراء، ۸۲/۱۷) نیز مؤید این دیدگاه است، وظیفه ای را نیز برای خواننده الزام می کند و آن اینکه در وقت خواندن قرآن خود را مورد خطاب قرار دهد و اگر در قرآن آیه ای ناظر به امر و نهی و تبشیر و انذار باشد، با خود گوید که این فرمان خطاب به اوست و اگر داستان و سرگذشت پیشینیان را می شنود، عبرت بگیرد.^{۲۰}

کلامی دیگر از وی آمده که بیانگر نظر او در باب قرآن و تاویل آنست:

علیک بقراءة القرآن مع وجد و طرب و فکر لطیف .^{۲۱}

بر تو باد خواندن قرآن با حالت وجد و طرب و فکر لطیف .

سهروردی از خواننده قرآن می خواهد پیش از قرائت قرآن سه حالت را در خود فراهم آورده باشد: وجد، طرب و فکر لطیف .

اگر وجد و طرب را مترادف یکدیگر و آنها را به معنای شادی بدانیم، جمله فوق معنای نیکویی خواهد داشت و اگر فرض کنیم سهروردی معنای اصطلاحی «وجد» را مورد نظر داشته، معنای عبارت به سطح عالی تری ارتقاء خواهد یافت. وجد در اصطلاح عبارت از برقه‌های درخشنده‌ای است که بدون کوشش و تکلف بر قلب وارد و به سرعت خاموش می‌شود.^{۲۲} بنابراین سهروردی کسی را شایسته قرائت (تلاوت) قرآن می‌داند که قبلاً بردلش انواری - هرچند موقت - تابش کند و یا اینکه ضمن تلاوت، این واقعه برایش پیش آید و بعداً به واسطه آن به حالت طرب درآید. ظاهراً این طرب حالت رؤیت انوار بردل سالک است و نتیجه وصال. عامل سوم که باید در وقت خواندن قرآن بهم رسد، فکر لطیف است. اندیشه‌ای که از «عالم هیولانی»، «قریه‌ای که اهل آن ظالمند»، «مدینه قیروان»، «عالم کون و فساد»^{۲۳} بریده است.

بین این سه مورد نمی‌توان به فهم معانی باطنی که همانا تأویل آنست، دست یافت. هم چنانکه فرورفتن در حکمت اشراقی و درک رموز آن بدون فکر لطیف و دل صافی ممکن نیست.

شاید منظور شیخ هم این باشد که بخواهد به طور ضمنی آنچه به عنوان حکمت اشراق بیان کرده، باطن و تأویل قرآن معرفی کند و یا لاقلاً مایه‌های مکتب اشراقی را تأویل کتاب خدا قلمداد نماید. ظاهراً به همین دلیل است که بعضی گفته‌اند:

لولا هذا التأویل لما نشأت الحکمة الإشراقیة ولما تکوّن بوجه عام.

اگر این تأویل نبود، حکمت اشراقی به وجود نمی‌آمد و به صورت عام وجود نمی‌یافت.^{۲۴}

مطلب دیگر اینکه از شیوه استفاده سهروردی از آیات قرآن و بکارگیری آنها در کلامش می‌توان به خوبی نتیجه گرفت که او نیز قرآن را حسب حال درونی خویش می‌داند و قرآن را چنان می‌خواند که گویی تنها در شأن او نازل شده است. شیخ از تأویلاتی که می‌کند معلوم می‌شود قصد داشته آیات را که حسب احوال روحی خود اوست، تا حدی برای مخاطب خویش قابل ادراک سازد. به هر حال او بنیانگذار حکمت اشراقی است.^{۲۵} حکمتی که پایه اصلی آن صفای باطن و پاکی روح است و هم چنانکه فهم حقیقت مطالبی که به خصوص جنبه رمز دارد، از دیدگاه او منوط به صفای دل است، استنباط تأویلات قرآن و حدیث مشروط به همان شرط است.

این قول که انسان قرآن را به گونه ای بخواند که گویی در شأن او نازل شده یا - با تأکید بیشتر - گویی جز در شأن او نازل نشده است، از زبان و قلم حکیم اشراقی معنایی عظیم تواند داشت. زمانی که او به طور مشایی می اندیشد شأن او به گونه ای است و استنباط او از قرآن مرتبه ای معین دارد و به عبارت دیگر دریافت باطنی او نسبت به دوره بعد اندک است. اما پس از آنکه در اثر آن رؤیا^{۲۶} و گفت گو با ارسطو (افلاطون یا فلوطین) شیوه کسب معرفت خویش را تغییر می دهد و براساس تصفیه باطن و در نتیجه کشف و شهود قرار می دهد، شأن دیگری پیدا کرده و برداشت معنوی او از قرآن به گونه ای دیگر شده است.

وقتی در ذهن او این معنا جایگزین می شود که سهل تستری و نیز گوینده کلام شطح آمیز «سبحان ما اعظم شأنی» حکیمان حقیقی هستند، پرواضح است که قرآن براساس شأن تبدیل یافته او معنایی دیگر یافته و مراتب دیگری از آن معانی باطنی را درمی یابد.

بدون شک از اعم طرق معرفت، طریق اشراقی است و اینکه بوعلی سینا پس از عمری تفحص و توغل در حکمت بحثی و سپردن طریق مشایی، به این شیوه معرفت یعنی حکمت مشرقی روی می آورد و در فصول پایانی از آخرین کتاب خود به طرح مسائلی می پردازد که قبلاً از چون او امری بدیع می نمود، معلوم می دارد که نزد او روش معرفت اخیر اهمیتی خاص یافته است.

شیخ اشراق هم برای حصول این معرفت می خواهد که سالک این طریق، به تصفیه درون پردازد و از آیات قرآن یا احادیث نبوی هم که در آثارش استفاده می کند عمده برای تأکید بر این نظریه است. جالب اینجاست که تأویلات او از قرآن و حدیث هر چند معانی منحصر بفرد نیستند، اما چون در استفاده از آنها برای اثبات عقیده خویش هیچ تکلفی بکار نبرده، برای خواننده از قابل قبول ترین تأویل های قرآنی تلقی می شود و از همین رهگذر است که سهروردی موفق می شود عقیده خود را در دل خواننده بنشانند. به عنوان مثال، دیدگاه او را در باب وطن که در کلام پیامبر آمده: حب الوطن من الايمان و نیز از آن قریه ای که اهلش ظالمند و در قرآن بدان اشارت رفته است ملاحظه می کنیم:

«وما لکم لا تقاتلون فی سبیل اللّٰه و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها واجعل لنا من لدنک ولیاً واجعل لنا من لدنک نصیراً» (نساء، ۷۵/۴) در جایی می گوید:

گفتم این قریه که حق تعالی گفت «اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها» چیست؟

گفت: آن عالم غرور است که محل تصرف کلمه صغری است و کلمه صغری نیز قریه ای است بسر خویش. زیرا که خدای گفت: «ذلک من انباء القرى نقصه علیک منها قائم و حصید» (مؤد، ۱۰۰/۱۱) آنچه قائم است کلمه است و آنچه حصید است هیکل کلمه است که خراب می شود و هر چه زمین ندارد

لذا این قریه ای را که اهلش ظالمند، تأویل به عالم غرور می نماید و باز کلمه صغری را به قریه ای که خداوند برای پیامبرش اخبار آن را نقل می کند که بعضی برپا و بعضی درو شده است؛ و در جای دیگر آن قریه را عالم ظلمت و ماده و هیولی که همان عالم کون و فساد است و در زیر فلک قمر قرار دارد و از ترکیب عناصر بوجود می آید می نامد؛ و نیز آن را به مدینه قیروان که معادل است با این عالم، تأویل می کند و اهل ظالم را عالمیان می نامد^{۲۸} و به طور ضمنی خاطر نشان می کند که: مستضعفین حقیقی که در این عالم پر از تضاد و جنگ و ظلم (که هر کدام تبع دیگری است) گرفتار آمده اند و از خدا می خواهند ایشان را از این قریه ای که اهلش ظالمند بیرون برد، آنهایی هستند که اهل این دنیا نیستند و به آن دل نبسته اند و برعکس آرزوی بازگشت به وطن اصلی خود می کنند. در اینجا برای سهروردی باز مجالی پیش می آید که آن وطن اصلی را که این مستضعفین حقیقی طالب رفتن به آنجا هستند، تصویر کند. پس، از حب الوطن من الایمان سخن می گوید و آن حدیث معروف را تأویل می کند. وی آن وطن را به عالم علوی و وطن آسمانی و قریه ای را که اهلش ظالمند به عالم سفلی و ماده تأویل می کند.^{۲۹}

وی مخاطب را برحذر می دارد از اینکه از وطن، دمشق و بغداد و جز آن را استنباط کند. چه اینها از دنیایند و پیامبر فرمود: حبّ الدنیا رأس کل خطیئة. بعد می گوید:

حال که وطن خود را شناختی، از قریه ای که اهلش ظالمند، در آن^{۳۰} ... و بدان که حب وطن از ایمان است. اگر از مردانی، پس به مجرد قیل و قال قناعت مکن و انفاس نفیسه خود را در به دست آوردن لذات پست تزییع مکن.^{۳۱}

این یک نمونه از تأویلات سهروردی است و ملاحظه کردیم که چگونه ذهن خواننده را از معنی ظاهری به معنای بالاتری انتقال می دهد و در این راستا بدون ظاهر سازی، اصول عقاید خود را به مخاطب خویش القاء می کند. بدین گونه است که خواننده آثار سهروردی درمی یابد که قرآن را درست آن گونه خوانده که گویی فقط در شأن او و بیان اندیشه و حالات روحی او نازل شده است.

از بررسی آیات و احادیث تأویل شده در آثار سهروردی می توان نتیجه گرفت که اگر تأویل به این معنایی که شیخ بکار گرفته، نبود، حکمت اشراقی یا نشأت نمی گرفت و یا اینکه بدین گونه صورت عام و قابل قبول برای حکمای بعدی نمی یافت. تأویل، به خصوص در آثار اشراقی نتیجه وجود رمز است و رمز در حکمت اشراقی طبق اشاره حسن کردی، حقیقتی است پنهان در زیر حجاب هایی که به مظاهر و آثارش راه نمی یابند مگر پیامبران، اولیاء و حکمای متأله.^{۳۲}

تأویل در آثار فارسی سهروردی

با توجه به تأویل های سهروردی می توان نتیجه گرفت که به طور کلی او آیات و احادیث را برزمینه فکر فلسفی و عرفانی که همان حکمت اشراقی است، تأویل می کند و بیشتر تأویلهای براساس جهان شناسی فلسفی و عرفانی او شکل می گیرد، چنانکه اغلب کلمات به مفاهیمی برگردانده می شوند که یا با فلسفه ارتباط دارند و یا با عرفان. برگرداندن کلماتی که مدلول حقیقی آنها چیز دیگری است، به افلاک، عقول، نفوس و ... بیشتر زمینه فلسفی دارند مانند تأویل جبل به مخیله و دو دست به عقول و نفوس.

تأویل کلماتی مانند آتش به مقام سکینه، سلیمان به عشق، آفتاب به دل و ... بیشتر رنگ عرفانی دارند. در میان آثار فارسی فلسفی شیخ یعنی پرتونامه، هیاکل النور و الواح عمادی، تأویل تنها در اثر اخیر اوست و در بین آثار فارسی عرفانی او یعنی رساله الطیور، آواز پر جبریل، عقل سرخ، روزی با جماعت صوفیان، فی حالة الطفولیة، فی حقیقة العشق، لغت موران، صفیر سیمرخ، بستان القلوب و یزدان شناخت، تأویل عمده در آواز پر جبریل است و به ندرت در حقیقة العشق و بستان القلوب یافت می شود. به هر حال لازم به ذکر است که تأویل در آثار فارسی سهروردی فراوان نیست بعضی از این تأویلات به قرار ذیل است:

پیشگ

عناصر طبیعی و جلوه های طبیعت

آب:

۱. علوم حقیقی

آیه: وینزل علیکم من السماء ماء (انفال، ۱۱/۸)

و فرو می فرستد از آسمان آبی علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

یعنی از عالم عقلی ماء یعنی علوم حقیقی^{۳۳}

۲. یقین الهی و معارف

آیه: وانزلنا من السماء ماء طهورا (فرقان، ۴۸/۲۵)

و فرو فرستادیم از آسمان آبی پاک

یعنی از افق اعلى، ماء طهورا، از یقین الهی و معارف که دلها را پاک گردانید از چرك

موهومات عالم فانی^{۳۴}

آتش: علوم ثوانی و نفعات قدسی و مقام سکینه در نفس

آیه: افرایتم النار التي تورون (واقعه، ۷۱/۵۶)

چه بینید این آتش که می افروزید

افرایتم النار التي تورون یعنی علوم ثوانی و نفعات قدسی ... یعنی ... چراغ یقینی

برافروزد و آتش مقام سکینه در نفس برافروزد. ۳۵

آسمان:

۱. عالم عقلی

آیه: وینزل علیکم من السماء ماءً (انفال، ۱۱/۸)

فرو می فرستد از آسمان بر شما باران

وینزل علیک من السماء ماء یعنی از عالم عقلی... ۳۶

۲. اصل سر آدمی

حدیث: من مات فقد قامت قیامته

در آنکه پیغمبر ﷺ گفت... اشارت است بدان که آسمان او گشاده می شود که اصل سر

اوست ۳۷

۱. راغب اصفهانی، مفردات، ۳۱/۳۱.

۲. لغت نامه دهخدا.

۳. سنائی، حدیقه الحقیقه، تصحیح مدرس رضوی/۱۷۹، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.

۴. خاقانی، دیوان، تصحیح سید ضیاء الدین سجادی/۴۰۷، انتشارات زوار، ۱۳۶۸.

۵. لغت نامه دهخدا.

۶. سعدی، گلستان، تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی/۵۹۰، ۱۳۶۸.

۷. همان/۷۶.

۸. تفسیر شفقش، تصحیح یا حقی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب/۶۴.

۹. ابوالفضل میبیدی، تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار، تصحیح علی اصغر حکمت/۲۳، ۶۲۲، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۱.

۱۰. ابن منظور، لسان العرب، لبنان، دار احیاء التراث العربی، ۲۶۴/۱.

۱۱. ابوالفتوح رازی، روض الجنان و روض الجنان، تصحیح یا حقی و ناصح، ۱۴/۱، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۳.

۱۲. لغت نامه دهخدا.

۱۳. کشف الاسرار و عده الابرار، ۷۲۸/۵.

۱۴. م. م. شریف، پیشین، ۳۳/۱-۵۳۲؛ سید حسین نصر، سه حکیم مسلمان/۸، شرکت سهامی کتاب های جیبی، ۱۳۵۲.

۱۵. شیخ اشراق، مصنفات، تصحیح سید حسین نصر،

۱۶. انجمن حکمت و فلسفه، ۱۳۵۵.

همان، ۱۰/۲، ۱۱.

۱۷. تقی پور نامداریان، رمز و داستان های رمزی/۹۳.

۱۸. السهروردی، اللمحات، امیل معلوف/۳۷، بیروت، دار النهار للنشر، ۱۹۶۹.

۱۹. رمز و داستان های رمزی/۹۳.

۲۰. ملا صدرا، مفاتیح الغیب، ترجمه/۲۲۲.

۲۱. اللمحات/۳۷.

۲۲. ابن سینا، الاشارات و التنبیها، ترجمه/۵۳۰.

۲۳. سهروردی، پیشین؛ ۲/۲۷۷.

۲۴. اللمحات/۳۳.

۲۵. حکمت اشراقی پس از اسلام.

۲۶. مصنفات، بخش ۵۵ الهیات تلویحات.

۲۷. همان، ۳؛ آواز پرجرییل/۲۲۳.

۲۸. همان، ۲/۲۷۷.

۲۹. الکلمات الذوقیه/۴۶۲، به نقل از تقی پور نامداریان، پیشین/۳۰۰.

۳۰. شیخ اشراق، پیشین، ۳، رساله الابرار/۶۴۲.

۳۱. همان/۴۶۴.

۳۲. اللمحات/۳۳.

۳۳. مصنفات/۱۹۳.

۳۴. همان/۱۹۴.

۳۵. همان/۱۸۸، ۱۸۹.

۳۶. همان/۱۹۳.

۳۷. همان/۱۸۱.